

۲۹۵۸

۲

۱
۱۹۲

دکتر

مذاکرات و مناظرات

تحلیل و بررسی مواردی از اعتقادات مذهب شیع

(مکتب اهل البیت علیهم السلام)

جلد دوم

پ. قلم
سید علی شفیعی

اهواز

سرشناسه: شفیعی، سید علی، ۱۳۱۹-
 عنوان و نام پدیدآور: مذاکرات و مناظرات (جلد دوم): تحلیل و بررسی مواردی از اعتقادات
 مذهب تشیع / به قلم سید علی شفیعی.
 مشخصات نشر: قم: ناچی جزایری، ۱۳۹۴.
 مشخصات ظاهری: ۱۹۲ ص. قیمت:
 شابک: (ج. ۲) ۸-۶۳-۲۶۸۲-۹۶۴-۹۷۸ ISBN:
 فهرست نویسی: بر اساس ج. ۲، ۱۳۹۴.
 یادداشت: نمایان.
 موضوع: شیعه - مناظر.
 موضوع: شیعه - عقاید - بررسی‌ها و پاسخ‌ها.
 موضوع: شیعه - دفاعیه‌ها و ردیه‌ها.
 رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۴-۷ش۹/۵۲۷
 رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۴۱۷
 شماره کتابشناسی ملی: ۹۴۸۵۲۷۲

شناسنامه کتاب

نام کتاب: مذاکرات و مناظرات (جلد دوم)
 موضوع: تحلیل و بررسی مواردی از اعتقادات مذهب تشیع
 مؤلف: آیت الله سید علی شفیعی
 طراح جلد: سید مصطفی بهروزنژاد
 ویراستار: سید عبدالمجید نبوی
 ناشر: ناچی جزایری، قم تلفن: ۷۷۵۷۵۱۵ - ۹۱۸۹۱۹۸۸۶۵
 چاپخانه: دانش، چاپ اول، ۱۳۹۴
 شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت:

شابک: (ج. ۲) ۸-۶۳-۲۶۸۲-۹۶۴-۹۷۸ ISBN
 مراکز پخش: اهواز، فلکه شهدا، کانون فرهنگی مسجد آیت الله شفیعی
 تلفن: ۳۲۲۰۲۵۲۰ - ۳۲۲۲۲۴۵۵ - ۶۱
 اهواز، امانیه، خیابان شهید مدرس، کتابخانه شهید سید مرتضی شفیعی
 تلفن: ۳۳۳۶۱۰۲۰ - ۳۳۳۳۵۵۳۳ - ۶۱

فهرست

(ادامه موضوعات مندرج در مجلد اول)

۵	 فهرست
۷	 پیشگفتار
۳۵	 (۱۷) پرسش یا انتقاد پیرامون اصحاب پیامبر اسلام ﷺ
۴۱	 (۱۸) ویژگی ماه صفر در میان ماه های سال به چیست؟
۴۴	 (۱۹) وقوع حادثه کربلا
۵۰	 (۲۰) فلسفه مهر نماز
۵۳	 (۲۱) فلسفه سجده بر مهر
۵۶	 (۲۲) مهر نماز
۵۹	 (۲۳) سجده بر مهر نماز و یا بر کاغذ؟
۶۱	 (۲۴) اهل بیت در آیه تطهیر
۶۶	 (۲۵) نام زید بن اسامه در قرآن ...
۷۲	 (۲۶) وهابی مستبصر
۷۶	 (۲۷) توسل به امامان شیعه
۸۲	 (۲۸) مناظره در مسجد الحرام (منطق شیعیان)
۸۸	 (۲۹) شفا گرفتن و حاجت خواستن

- ۹۱ دعای ابو حمزه به جای دعای جوشن کبیر (۳۰)
- ۱۰۵ زیارت جامعه کبیره (روایای حقه صادقه) (۳۱)
- ۱۱۶ طلب حاجت به وسیله زندگان و مردگان (۳۲)
- ۱۲۳ حضرت رقیه بنت الحسین علیها السلام مدفون در دمشق (۳۳)
- ۱۳۱ معنی تقلید و جایگاه آن (۳۴)
- ۱۳۴ اقتدا به رسول الله صلی الله علیه و آله (۳۵)
- ۱۳۹ و تقی شفا به و ارفع درجه (۳۶)
- ۱۴۱ تناقض میان این و حدیث؟ (۳۷)
- ۱۴۶ یاری جستن و یا بستن کردن (۳۸)
- ۱۴۹ توسل و یا شرک (۳۹)
- ۱۵۶ صلوات بر پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله (۴۰)
- ۱۶۰ عرفه و یا غدیر؟ (۴۱)
- ۱۶۵ سیاه پوشی در عزاداری امام حسین علیه السلام (۴۲)
- ۱۷۲ خاتمه، الف) نکته‌ای در باب زیارت عاشورا (۴۳)
- ۱۷۹ ب) بسمه تعالی یا بسمه تعالی (۴۴)
- ۱۸۳ مصادر و مراجع (۴۵)
- ۱۸۷ آثار مؤلف (۴۶)

پیشگفتار

بسم الله و له الحمد

با پایان یافتن مجلد اول کتاب «مذاکرات و مناظرات» و چاپ و نشر آن و استقبال طلاب از باب تحقیق و دیگر اقشار مردم خداجوی و ولایتمدار از این نشریه و توجه برخی از اهل ذوق و کمال به پاره‌ای از نکات مثبت در این کتاب (که من نیز از آنها غافل بودم و آنان مرا توجه داده و یادآوری کردند) و با گذشتن زمانی کوتاه از انتشار جلد اول، اکنون به لطف پروردگار دفتر دوم را نیز با همان سبک و روش پیشین تقدیم اهل فضل و فضیلت می‌نمایم.

در این دفتر نیز با رعایت دو اصل «صراحت و نزاکت» مواردی از اعتقادات مذهب شیعی جعفری را مطرح نموده و همراه با جدال بالنی هی احسن توضیح داده‌ایم، به این امید که این بخش نیز مفید فایده بوده و مورد قبول پروردگار متعال و رضای اولیای اسلام علیهم‌السلام و توجه و استقبال

مطالعه کنندگان ارجمند قرار گیرد.

در مقدمه جلد دوم به چند نکته مهم و دقیق اشاره می‌شود که در هر دو مجلد بلکه در هر موضوع و مبحثی توجه به این نکات و رعایت آنها لازم و ضروری است.

(۱)

در این بخش و در شرایط کنونی کشورهای اسلامی، منظور از وحدت شیعه و تسنن، اتحاد اسلامی، اتفاق کلمه و امثال این کلمات، معنای کلامی و عقیدتی آن نیست که اهل تسنن حتماً شیعه شوند و یا شیعیان الزاماً به تسنن روی آورند (سرچشمه نتیجه بحث‌ها و مناظره‌ها، احیاناً این خواهد بود). گرایش اهل یک مذهب به مذهب دیگر و یا بقای بر آن، جزء مسایل کلامی و اصول دین و مذهب است نه هر کس به حکم عقل و فطرت خویش باید تأمل و تدبّر نماید، مطالعه و تحقیق منصفانه کند، بررسی و تعقل بی طرفانه نماید و براساس علم و یقین بر مذهب خود ثابت بماند و یا به مذهب دیگر منتقل شود و احتیاجی به دستور الزامی و یا تقلید و تبعیت اعتیادی نیست بلکه تقلید در اصول غلط و باطل است. منظور از عبارات و تعبیرات یاد شده (چنانکه بزرگان علم و سیاست

تصریح نموده‌اند) این است که مذاهب اسلامی و پیروان هر یک از آنها به خصوص شیعیان و سنیان که در اصل توحید و نبوت و معاد، متحد و متفق العقیده هستند و در بسیاری از اصول و فروع یکنواخت می‌اندیشند و یکسان عمل می‌نمایند و همگان اسلام، قرآن، قبله و دیگر ارکان اسلامی را پذیرفته‌اند و موارد اختلاف در مقابل موارد اتحاد ناچیز و اندک می‌باشد، متمسک به قدر مشترک اسلامی شده و از اختلاف و نزاع پرهیزند و در شرایطی که کشورهای اسلامی و مسلمانان جهان مورد هجوم همگانی و حملات گوناگون دشمنان مشرک و کافران استعمارگر قرار گرفته‌اند، نباید مسایل و موارد اساسی اسلام را به مسائل فرعی و جزئی دستخوش افکار خصمانه و نزاع‌های عملی قرار دهند؛ و نباید یکدیگر را تفسیق و تکفیر کنند. به مقدسات و مقدسین یکدیگر اهانت نمایند و ناسزا نگویند: «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ»^۱

۱- سوره‌ی مبارکه‌ی انعام، آیه‌ی ۱۰۸

آورده‌اند که در دوران سکونت مرجع اعلای شیعیان مرحوم آیت الله العظمی سید محمدحسن شیرازی در سامرا نزاعی میان شیعیان و سنیان این شهر رخ داد. مرحوم سید فرزند خود را جهت اصلاح فیما بین فرستاده بود که در درگیری‌ها، آن فرزند رشید و برومند کشته شد.



موضوعات کم‌اهمیت بلکه بی‌اهمیت را مقدم بر مسایل مهم و حیاتی اسلامی قرار ندهند.

از تنازع و دوئیت و چند دستگی پرهیزند که این خود موجب هدر رفتن نیروهای فکری و جسمی و تزلزل عزم و اراده‌های انسانی و اسلامی خواهد بود. **وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ**^۱

دولت انگلستان نمایند خود را به بهانه تعزیت و تسلیت به خدمت سیدشیرازی فرستاد. این نماینده به خدمت سید عرض داد: «قابل قبول نیست که شما با این مقام و مرجعیت فرزندان طعمه سلاح اهل بیعت قرار گیرد و کشته شود. اجازه فرمایید که ما این گروه را گوشمالی داده و ادب کنیم تا عظمت شما و شیعیان حفظ شود.»

آن مرجع بیدار و دل آگاه پاسخ داده بود: «دو برادر ساکن در یک منزل با یکدیگر اختلافی پیدا می‌کنند و میان آنها تنش و برخوردی رخ می‌دهد و با یکدیگر درگیر می‌شوند لکن ساعتی دیگر با روز دیگر مجدداً با یکدیگر آشتی کرده و برادری آنها پایدار مانده و با هم در صلح و صفا ادامه زندگی می‌دهند. سرافراز نیست شخصی غریب که ساکن آن منزل نیست میان آنها دخالت کند و به نفع یک طرف وارد جریان شود علیهذا دخالت شما در این جریان صحیح و موجه نیست، شما کنار بروید.»

و بدین وسیله جلوی اهداف شوم دشمن مشترک‌شان گرفته شد.

آیا تمامی اهل یک خانه در همه مسایل خانه و خانواده یکسان و یک‌جور فکر می‌کنند؟ آیا این اختلاف فکر و سلیقه به تفرقه و نزاع میان آنان منتهی می‌گردد؟

اهل یک شهر، چطور و چگونه؟

آیا ملحدان مراجع تقلید که در عمل به فتاوی مورد اختلاف مراجع خود، چند دسته می‌شوند، با یکدیگر به نزاع و خلاف برمی‌خیزند و یکدیگر را باطل می‌دانند؟

چرا و چگونه در مسایل خوارادگی، شروندی، تقلیدی و ... از نزاع و تفرقه خبر و اثری نیست اما در مسایل اعتقادی این چنین اختلاف و نزاع و تهمت و غیبت وجود دارد و همیشه بداندامن زده می‌شود؟

آیا حداقل این احتمال به ذهن نمی‌آید که این محامل و سوسه‌های شیطان و دسیسه‌های دشمنان اسلام اعم از شیعه و سنی است که به منظور تضعیف و سست کردن هر دو فرقه القا می‌شود؟

(۲)

هر علمی در رابطه با علم و علوم دیگر جایگاهی طبیعی و رتبه‌ای واقعی دارد که چنانچه این جایگاه رعایت نگردد و آن رتبه ملحوظ نشود

ایجاد اشکال و ابهام و یا جهل مضاعف خواهد نمود اعم از اینکه عدم رعایت این تقدم و تأخر عمدی باشد و یا از سر جهل و اشتباه صورت گیرد. بلکه در مورد مسایل هر علم و در قبال مسایل دیگر آن نیز حال به همین سوال است.

مثال: نبوت جایگاهش متأخر از توحید و توحید مقدم بر نبوت است. چنانکه توحید نباشد بحث از نبوت لغو خواهد بود و چون نبوت از سوی خداوند مثال است لذا اوّل باید به اثبات توحید پرداخت تا با تکمیل آن زمینه برای نبوت فراهم آید.

عدل نیز چنین است زیرا آن رصف و فعل خداوندی است که با انکار توحید موردی برای عدل باقی نخواهد ماند چنانکه توحید بدون عدل نیز باطل و بی معنی است.

امامت نیز متوقف بر نبوت است (بدون واسطه) چون امامت امتداد دین پیامبر است چنانکه نبوت نیز بدون امامت بیهوده خواهد بود وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ قَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ^۱

چنانکه امامت نیز توقف بر توحید دارد (با واسطه نبوت)

مثال مسایل

در اصول فقه، مبحث اجتماع امر و نهی جز مسایل نواهی و نواهی هم متوقف بر مبحث امر می باشد چون اگر ماهیت نهی از لحاظ ماده و هیئت بصیر نگردد چگونه می توان بحث کرد که امر و نهی قابل اجتماع هستند یا خیر؟

قطع و مسایل آن مقام بر ظن و اباحت آن بوده و شک نیز متأخر از هر دو (قطع و ظن) می باشد و هکذا

متأسفانه در بسیاری از دست ها و به خصوص در کتب و مقالات آقایان اهل سنت و جماعت این جابه جایی و تقدم و تأخر غیرطبیعی دیده می شود و بدین وسیله کار بر عوام الناس بلکه احبائاً خواص هم دشوار بلکه بر سر آنان نیز خراب می گردد.

اشاعره که منکر حُسن و قبح عقلی می باشند و عدل خداوند را به معنی واقعی آن نمی پذیرند چگونه از توحید و صفات و افعال الهی دم می زنند و چگونه خداوند را تام و کامل می دانند؟

آقایان سنی مذهب که امامت را نمی پذیرند چگونه رسالت پیامبر اسلام ﷺ را دایمی و ابدی می دانند بلکه چگونه اصل پیامبری او را پذیرا

شده‌اند؟

وجود قرآن (صامت) هرگز جای امام ناطق را نمی‌گیرد چنانکه تاریخ موارد این مدعا را در جای جای کتاب الله و اقرار خلفای پیشین ارائه کرده است.

پس باید به ضرورت تقدم و تأخرها و ردیف شدن علت و معلول‌ها در همه‌ی موارد در همه‌ی مباحث و مسایل توجه داشت و به همین دلیل است که در مورد آنها و اصل همه‌ی آنان را باید در جای خود قبول داشت. «لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» بلکه چه بسا تقدم و تأخر زمانی آنان هم مورد لزوم و تأکید باشد، به خصوص پیامبران اولوالعزم و به همین دلیل است که در مورد امامان معصوم علیهم‌السلام هم همه را باید قبول داشت و به امامت شناخت. «مَنْ أَنْكَرَ وَاحِدًا فَكَانَ مَنَّا أَنْكَرَ الْكُلَّ»

حتی این اصل در تکوینیات نیز جاری و ساری است، انکار دنیا لازمه‌اش انکار آخرت و انکار معاد لازمه‌اش انکار دنیا است که هرگز چنین چیزی ممکن نیست پس انکار معاد و قیامت هم غیرممکن است.

لهذا ما شیعیان جانشینی بلافضل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به عنوان امامت و ولایت می‌پذیریم تا لازمه‌اش که استمرار نبوت و خاتمیت رسالت است محفوظ ماند و نه به عنوان خلافت که بالماهیة امری غیر از امامت می‌باشد و یا جزء اخص امامت است و هرگز نمی‌تواند عهده‌دار تداوم رسالت و امامت باشد. به این نتیجه می‌رسیم: تعیین ائمه اطهار علیهم السلام پس از پیامبر اکرم و تعاقب آنان پس از یکدیگر (از حضرت علی علیه السلام تا حضرت مهدی علیه السلام) یک اصل طبعی و عقلی و عقلایی است نه به عنوان یک اصل تعبدی و جعلی محض و یا به عنوان امری قراردادی، هرگز!

آری اصل تعیین و معرفی آنان باوصافهم و اشخاصهم امری خداوندی و دارای صبغۀ الهی می‌باشد آن هم با استناد علل و موجباتی که در جای خود محرز و مبرهن است.

(۳)

تمام طوایف و مذاهب اسلامی اصول و فروع دین مبین را پذیرفته و بدان‌ها معتقد و معترفند.

توحید الهی را به تمام اقسام آن (توحید در ذات، توحید در صفات، توحید در افعال و توحید در عبادت) را همه از جان و دل و به زبان و عمل

پذیرفته‌اند.

سوی قرآن کریم که همگان آن را اذعان داشته و به آن شهادت می‌دهند و سرشار از آیات توحید و نفی و طرد شرک است که خداوند آن را ذنب لا یغفر اعلام فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ»^۱ اصولاً روایات، ادعیه، اذکار، مناجات‌ها و موارد موجود در کتب و مصادر شیعی که همیشه مورد مراجعه می‌باشد سرشار از دلایل توحید و وحدت پروردگار است و در هر صبح و شام و عقب نمازها و در ایام و لیالی متبرکه به صورت فردی و اجتماعی خوانده می‌شوند شهادت به وحدانیت پروردگار بر فراز مناره‌ها، رسانه‌ها، جماعت‌ها و اعمال توحیدی دیگر چون نماز، حج، جهاد و سایر اعمال مربوط به قصد قربت، همه و همه به آنها عالم و عامل هستیم و منکر آنها را کافر و مرتد می‌دانیم و تارک آنها را مجرم و فاسق می‌نامیم. با توجه به این جهات اکنون سؤال می‌کنم و برادرانه می‌پرسم:

با کدام دلیل و برهان و با چه مجوز و مدرکی افراطیون مذهب تسنن، شیعه را مشرک می‌دانند و به آنان نسبت کفر و شرک می‌دهند و

حتی قتل آنان را مجاز بلکه واجب می‌شمردند؟

قرآن کریم می‌فرماید: «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَتَّبِعُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»^۱ که مفهوم این آیه مبارکه آن است که نبی اسلام از شخص مسلم، انگیزه‌ی آن دنیا طلبی است.^۲

و پیام اسلام ﷺ فرمودند: «من كفر المسلمين فقد كفر» چرا از این هشدار رسول اکرم ﷺ غافل شده‌اید؟

مجدداً بازگشته و سی پرسش؟

اعمال و اقوالی را که احیاناً شعبه‌ای از آن به خصوص عوام آنان به زبان می‌آورند و یا در عمل پیاده می‌کنند و بران آنها توجیهات درست و تفسیرهای صحیح ارائه می‌نمایند و به گونه‌ای که از شرک شائبه شرک خالی و فارغ است و با توحید الهی مخالفت ندارد و سنت و قواعد ادبی و قطعیات اسلامی نیز حمل آنها را بر شرک روا نمی‌دارد، شما به اصراری دارید که آنها را شرک بدانید و کفر بنامید و بدین وسیله گروه کثیری از مسلمانان را که هر صبح و شام به سمت قبله به نماز می‌ایستند، حج به

۱ - سوره‌ی مبارکه‌ی نساء، آیه‌ی ۹۸

۲ - مراجعه شود به شأن نزول این آیه‌ی کریمه در تفاسیر شیعی و سنی

جای آورده و به دور کعبه طواف می‌کنند، قربانی و ذبیحه کفار را حرام و نجس می‌دانند، ذکر لا اله الا الله بر زبان آنان جاری است؛ شما آنان را مشرک دانسته و از حوزه‌ی اسلام و دایره‌ی وسیع آن خارج نموده و اسلام را با ظرایف خاصی اختصاص می‌دهید؟

آیا حناچه در پاره‌ای از عبارات و تعبیرات ابهامی و شبهه‌ای باشد مگر نه این است که می‌بایست از طریق رد متشابهات به محکmat عمل نموده و این‌ها را به آنها رجاع داده، چنانکه نمونه‌های اکثر و اشد در کتب خود اهل سنت و جماعت موجود است.

باز هم می‌گویم و می‌پرسم
مذاهب چهارگانه اهل سنت و جماعت (شافعی، مالکی، حنفی و حنبلی) قرن‌ها است که در کشورهای مختلف و در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند و فعالیت‌های دینی، علمی، تحقیق، تدریس و تألیف دارند و دارای آرای گوناگون، فتاوی مختلف و مخالف یکدیگر و دیدگاه‌های متفاوت می‌باشند، اما در عین حال برادرانه و دوستانه به زندگانی اسلامی خود ادامه می‌دهند، همدیگر را مسلمان و برادر و برابر می‌دانند و هیچ‌گاه یکدیگر را تکفیر و تفسیق نمی‌کنند. اما چه شده که پیروان مکتب تشیع که

مذهب اهل بیت عصمت و طهارت است، اهل بیت و خاندانی که مورد احترام و تجلیل و تکریم تمامی مسلمانان هستند. باید پیروان این مکتب محکوم به کفر و قتل و نابودی شوند؟ مذهبی که پیروان آن از هر یک از پیروان مذاهب دیگر از نظر تعداد و آمار بیشتر و از نظر سابقه قدیمی تر و از جهت احوال و استحکام از دیگر مذاهب اتقن و اسبق و اقدم و اقوی می باشند و امامان مذاهب دیگر بدون واسطه و یا با واسطه، شاگردان و تلامذه حضرت امام باقر علیه السلام و حضرت امام صادق علیه السلام بوده اند. با کدام معیار و میزان شرعی و عقلی باید محکوم به فنا و زوال و با قوه ی قهریه محکوم به نابودی و اضمحلال شوند؟

(۴)

یک سؤال دیگر:

شما آقایان اهل سنت و جماعت هر عملی را و عملی را که حرام می دانید را حمل بر اجتهاد می نمایید و صاحب آن را نه تنها محکوم نمی کنید بلکه تبرئه نیز می نمایید و آن را مخالف عدالت نمی دانید، هر چند آن قول و عمل در اعلا درجه ی شناعة و فضاحت باشد. مصادیق این مسأله در کتب و مصادر معتبر خودتان فراوان است. به عنوان نمونه:

۱- معاویه ابن ابی سفیان علیه حضرت علی علیه السلام به جنگ صفین در سال ۳۷ هجری قمری قیام و اقدام نمود که ۹۵۰۰۰ نفر^۱ از طرفین کشته شد. می‌گویید معاویه اجتهادش او را به این جنگ کشانید و او معذور است بلکه مأجور (للمخطنی اجر واحد) و بدین وسیله حتی سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را که لشکر معاویه را «فئه باغیه» نامیده است نادیده می‌گیرید.

۲- برخی از عالمان اهل سنت اقدام یزید بن معاویه را نسبت به قتل اباعبدالله الحسین علیه السلام و بران و جوانان او و آن همه فجایع در کربلا را اجتهاد یزید دانسته و او را در این اقدام معذور دانسته‌اند بلکه برخی پا را فراتر نهاده خود حسین بن علی علیه السلام را مسئول دانسته و او را به جرم قیام علیه خلیفه‌ی مسلمین مقصر دانسته‌اند.

۳- عمل خلیفه دوم (عمر بن خطاب) را نسبت به جعل و تشریع «الصلوة خیر من النوم» در اذان که تاکنون در همای و رساله‌های اهل سنت و جماعت اعلام می‌شود اجتهاد خلیفه دانسته و او را معذور بلکه مثاب و مصیب می‌شمرند و جمله «قد قامت الصلوة» را که میراث شخص پیامبر اسلام است حذف نموده و برخی آن را حرام و بعضی مکروه

دانسته و نگفته‌اند که اجتهاد هیچ‌کس در برابر رسول اکرم ﷺ مصیب نیست بلکه اصلاً اجتهاد نیست چون آن حضرت مصداق منحصر به فرد «مَا يَنْطِقُ مِنَ الْهَوَىٰ إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»^۱ است، اما افرادی و اقوامی جناب خلیفه را بر آن حضرت ترجیح داده‌اند تا آنجا که امام فخر رازی شافعی (متوفای ۱۰۱۳ هـ) کتابی به نام «اجتهادات الرسول» نگاشته و سخنان آن حضرت را تنویر و اجتهاد نبوی دانسته است و ده‌ها نمونه و مثال دیگر که در جای جای کتب علمیه و خاصه موجود و منقول می‌باشد.

اکنون پرسش و تقد ما این است که:

با وصف و اوصاف یاد شده چرا سخنان اهل بیت علیهم‌السلام عصمت و طهارت و یا آرا و نظرات اعلام تشیع و برگزین این مذهب را حمل بر اجتهاد نکرده و آنان را معذور ننموده بلکه آنان را محکوم به کفر و شرک و احیاناً مستحق وجوب قتل و اعدام دانسته‌اید؟

آیا امثال معاویه، یزید و ... بر این شخصیت‌های عظیم‌الشان اسلام

و این اساطین و ارکان علم و تقوی ترجیح دارند؟

(۵)

مرجع عظیم الشان شیعه مرحوم آیت الله العظمی بروجردی قدس سره (۱۲۹۲ - ۱۳۸۰ هـ.ق) فرموده است: «من از برادران اهل سنت و جماعت گاه مندا هستم که ما و آنان (دو طایفه شیعه و سنی) در شرایط حجیت خبر واحد متّحد الکلمه و متّفق القول هستیم و بر این اساس ما اخبار و احادیث آنان را در مصادر و منابع خود می آوریم و به آن ها استشهاد می نماییم. اما آنان احادیث و روایات ما را فاقد اعتبار دانسته و لذا اقدام به درج آنها در کتب خود نمی نمایند با این حال احادیث ما واجد شرایط حجیت در نزد آنها می باشد.»^۱

اینجانب می گویم به علاوه ی آنچه نقل گردید، ما کراراً در کتب و منابع عامه تعبیراتی از قبیل اسلام، مسلمین، علمی اسلام، طوایف اسلامی

۱ - این نقل را در کنگره بزرگداشت شیخ انصاری کبیر (۱۲۱۴ - ۱۴۱۱ هـ.ق) که در سالیان اخیر در قم منعقد گردید و بنده نیز جزء حاضران بودم، دو نفر از شخصیت های معاصر که هر دو از شاگردان آیت الله العظمی بروجردی بودند (یکی مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی و دیگری آیت الله شیخ محمد مؤمن قمی) در سخنرانی های خود از آن استاد بزرگ نقل نمودند.

و ... می بینم که همراه ذکر اقوام و نظرات علمای عامه یاد می شوند و یا با آنها نام شخصیت های اهل سنت ذکر می شود بدون اینکه اشاره ای به آرای شیعه بشود و لذا این چنین وانمود می گردد که منظور آنان از آن عبارات و تعریفات فقط طوایف اهل سنت و جماعت می باشند و گویی دیگران رأی و قولی نداشته اند از دایره اسلام و مسلمین خارج می باشند (نعوذ بالله من ذلک).

(۶)

باز هم می گویم:

نه تنها برادران محترم روایات و احادیث شیعه را معتبر نمی دانند بلکه احیاناً روایات مرویه از راویان سنت و جماعت را هر چند از نگاه اعلام و اکابر ایشان مطرود و مبغوض و غیر معتبر باشند و در کتب رجال آنان ناموثق، دروغگو و غیر عادل معرفی شده باشند بر روایات منقول از امامان معصوم شیعه و ائمه ای اهل بیت علیهم السلام که مورد کمال جلیل و توثیق خود ایشان می باشند ترجیح می دهند که نمونه های آن فراوان است و در اینجا تنها به یک مورد اکتفا می شود.

کتاب صحیح بخاری که یکی از کتب شش گانه معتبر و معتمد نزد

علمای اهل سنت و جماعت پس از قرآن کریم است، روایات منقول از ابوهریره، کعب الاحبار، وهب بن منبه و امثال آنان را فراوان ذکر می‌کند اما در سراسر این کتاب حتی یک روایت از حضرت صادق اهل البیت (امام شش شیعیان و شخص مورد کمال احترام و تجلیل اهل سنت) را هم نقل نمی‌کند تا آنجا که شاعری معروف چنین گفت:

قد به انجبه بالمرزئه هذا البخاری امام الفئه
بالصادق الصديق ما احتج فی کتابه و احج بالمرجئه
و ...

چرا چنین است و چنان است؟ خدایا ازین معما پرده بردار.

(۷)

تحقیقات و کاوش‌ها، پژوهش‌ها و بررسی‌ها، آثار و ارقام نمایانگر این مسأله است:

روایات و احادیث شیعه و اهل سنت، احکام و مسائل فقهی را تا هشتاد درصد مطابق و موافق هر دو مذهب نشان می‌دهد و مسائل اخلاق و موضوعات دیگر را تا صد درصد مطابق و موافق ارایه می‌کند و به سخن دیگر فقه و حقوق شیعه و سنی تا هشتاد درصد و اخلاق و دیگر

موضوعات تا صد در صد میان شیعه و سنی مطابق و برابر است و موارد اختلاف تنها بیست درصد با یکدیگر مخالف دارند، آن هم نه در احکام و مسایل اصلی بلکه در مبانی و مباحث فرعی و درجه دوم.

آیا این موافقت‌ها و مطابقت‌ها نشانگر این نیست که مسایل خلافی و اختلافی بر اقلیت کاملاً بوده و نباید اثر این‌ها بر اثر آن اکثریت قاطع و موافق غلبه داشته باشند؟

آیا دلیل آن نیست که مسایل مورد اختلاف در مرحله غیر اصولی و در مرتبه غیر بنیادی قرار دارد و اصل و اساس بر همان اکثریت متحد و موافق و بنیادی می‌باشد؟

آیا هیچ عاقل و خردمندی، مقدار حداقلی را مورد نزاع و مشاجره قرار می‌دهد و اکثریت را نادیده می‌گیرد و غیر معتبر می‌انگارد؟ آیا چنین نیست که می‌بایست حداقل را توجیه کرد و به حداکثر ارجاع نمود و یا اصلاً نادیده انگاشت.

آیا دست کم احتمال نمی‌دهید (چنانکه ما شدیداً محتمل می‌دانیم بلکه اطمینان داریم) که دشمنان مشترک ما هستند که مسایل کوچک و دست دوم و سوم را سوژه‌ی نزاع و اختلاف قرار داده و به بهانه آنها

نمی‌گذارند مذاهب اسلامی با وجود داشتن اکثریت‌های قاطع متحد بلکه با
اجتماعات موجود خویش پیش بروند و اهداف مشترک و مقاصد متحد
الهی و اسلامی خود را دنبال نمایند؟

(۸)

پیروان مذهب سنت و جماعت مقام عصمت را برای اهل بیت پیامبر
اسلام ﷺ حاصل نمی‌دانند و به این منصب و عنوان برای آنان اعتقادی ندارند.
لذا می‌نگریم که آنان در اوایل و اواخر تألیفات خود و نیز در
خطبه‌ها و خطابه‌های گوناگون پس از ذکر نام مبارک رسول الله ﷺ نام
خاندان و آل و اصحاب او را با القاب عالیه و اوصاف متعالی مانند: اطهار،
ابرار، کرام، طاهرین، منتجبین، اعلام، اعلام الهی، مصابیح الدجی و ... یاد
می‌کنند اما عنوان و صفت عصمت، معصومین اهل بیت العصمه را ذکر
نمی‌کنند و آنان را بدین صفت و منصب، متصف نمی‌دانند
چرا و برای چه؟

به نظر می‌رسد این بدان جهت است که عصمت ملازم و معادل
امامت و ولایت می‌باشد و ذکر خاندان رسول الله ﷺ همراه با عنوان
عصمت همانا اقرار ضمنی به مقام ولایت و امامت آنان است در صورتی‌که

آقایان در علم کلام و اعتقادات مقام امامت را نپذیرفته‌اند بلکه اکتفا به مقام و منصب خلافت نموده‌اند و جانشینان پیامبر اسلام ﷺ (ابوبکر، عمر، عثمان و علی بن ابیطالب رضی الله عنه) را خلفای پیغمبر اکرم ﷺ می‌دانند و خلافت هم ملازم و مستلزم مقام عصمت نیست.^۱

۱ - فرق و تفاوت میان امامت و خلافت در علم کلام و مناظره مورد تصریح قرار گرفته است.

امامت: رهبری امت اسلامی به نیت پیامبر اسلام، پس از رحلت او در امور دین و دنیا (و بالطبع این مساوی با نبوت است مگر در مورد نزول وحی لهذا دلیل بر امامت همان دلیلی است که بر نبوت اقامه می‌شود. البته نبوت را تأسیس و ایجاد شرع و امامت در ادامه و استمرار دین فلذا همان‌گونه که نبوت استمرار به عصمت است امامت هم همان‌گونه است.

اما خلافت: ریاست بر امور دنیای مردم است (نه دین و دنیا) پس از پیامبر اسلام اعم از اینکه این ریاست از سوی پیامبر باشد و یا از سوی خود مردم علی‌هذا یعنی ندارد که خلیفه اشتباه کند، می‌تواند سهو و نسیان هم داشته باشد. مانعی ندارد مرتکب گناه گردد، هیچ‌کدام از این‌ها را منافق با خلافت نمی‌دانند. (مراجعه شود به کتب عامه و خاصه مانند شرح تجرید علامه حلی، شرح تجرید قوشبحی، مقاصد تفتازانی و ... این است که خلافت هرگز مستلزم و ملازم عصمت نیست.

پاسخ) اولاً: همان‌گونه که در مصادر و منابع کلامی مبرهن گردیده است مقام عصمت (همچون اصل مقام نبوت و امامت) عطیه‌ی الهی و تفویض از سوی پروردگار متعال است اعم از آن که کسی به آن قایل باشد یا نباشد، در ثبوت این منصب تفاوتی نیست.

ثانیاً: همان‌گونه که اشاره شد معیار و ملاک امامت و نبوت یکی است (جز ملاک‌های دو تفاوت یکی شرط وحی در مورد نبوت و عدم آن در امامت و دوم تسبیح دین به وسیله نبوت به دست پیامبر و استمرار و تداوم آن به وسیله امامت و دست امام) علیهذا ذکر عصمت و اعتقاد به آن برای خاندان و عترت نبوی برای هر کس که مقام نبوت را قایل و معتقد باشد ضروری و حتمی است.

ثالثاً: تمام اوصاف و القابی که برای اهل بیت و جماعت برای خاندان و اهل بیت پیامبر ﷺ معتقدند مفهوم و معنای سجع آنها مساوی با همان عصمت است علیهذا ذکر آن القاب و عناوین مفید مقام عصمت می‌باشد بدون آنکه خود متوجه باشند.^۱

۱ - چنانچه سؤال شود و یا اشکال گیرند: با این گفتار باید فاطمه زهرا (علیها السلام) هم جزو امامان باشد، زیرا شما (شیعه) آن بانوی مکرمه را دارای مقام عصمت می‌دانید و جزء

علیهذا توصیه و تذکر مؤکد اینجانب آن است که هنگام ذکر آل و عترت و اهل بیت پیامبر ﷺ، در اذان و اقامه، در تألیفات، در خطب و

چهارده معصوم می‌شمردید در حالی که او را امام نمی‌دانید و امامان را منحصر به دوازده نفر می‌دید؟

پاسخ) اولاً: امامت مکرّمه با عصمت دارد نه بالعکس به این توضیح که هر کس امام است باید معصوم باشد نه اینکه هر کس معصوم باشد او امام است.

ثانیاً: منافاتی نیست میان اینکه دلیلی ملازمه عصمت با امامت قابل تخصیص باشد (هر چند با مخصص منفصل) به این معنی که با دلیل جداگانه (کتاب یا سنت و یا اجماع قطعی) فردی که دارای مقام عصمت است داشتن مقام امامت و ولایت جدا باشد که در مورد حضرت صدیقه کبریٰ (علیها السلام) چنین است نتیجه آنکه هر امامی معصوم است لکن هر معصوم امام نیست.

ثالثاً: روایتی از حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) مروی است: «نحن حجج الله علی خلقه و فاطمه حجة علینا» که حجیت فاطمه زهرا (علیها السلام) بر ائمه معصومین را دلیل ولایت و زعامت او بدانیم. هر چند در صورتی که این حدیث صحیح و معتبر باشد باید این حجیت را به معنی و مضمون دیگر تفسیر کنیم نه به آن معنی که ملازم (لازم یا ملزوم) امامت و ولایت بر معصومین دوازده گانه باشد (تأمل، دقت شود). در غیر این صورت باید آن مکرّمه از سایر ائمه اطهار (علیهم السلام) افضل و برتر باشد چون آنان بر خلائق حجیت و رهبری دارند و فاطمه زهرا بر امامان معصوم، هرگز

خطابه‌ها، در گفتارها و نوشتارها حتماً باید همراه با عنوان مقدس «عصمت» باشد و ائمه اطهار علیهم‌السلام را با وصف معصومین و امثال آن یاد کنیم تا این مقام و منصب شریف که عبارة آخرای امامت و ولایت است محفوظ و مذکور گردد و مورد حذف و غفلت قرار نگیرد و بدیهی است که هیچ‌گونه منجر شرعی، عقلی، عقلایی و عقیدتی ایجاد نخواهد کرد بلکه این خود سمیّی از وحدت مطلوب میان فرقه‌های اسلامی خواهد بود.

(۹)

با توجه به مسأله یاد شده و با همه‌ی این پرسش‌ها، برادرانه و صادقانه عرض می‌کنم:

ما همه مسلمان هستیم، اخوت برادری اسلامی بر ما سایه افکنده است. همگان اصول سیاسی اسلام را چون توحید، نبوت عامه و خاصه و معاد را قبول داریم و معتقدیم به اصولی که به اقرار و اعتراف همه مذاهب اسلامی برای اثبات مسلمان بودن و محترم بودن خون و جان و مال و عرض و ناموس یکدیگر بر همدیگر حجت است. مگر نه این است که منابع فقه ما واحد و متحد است (کتاب، سنت، عقل و اجماع). بیایید با استمداد از این اصول دست برادری ما در دستان یکدیگر باشد و در مقابل

کفر جهانی و نظام سلطه متحد و متفق باشیم؛ از یکدیگر دفاع کنیم و به یاری همدیگر برخیزیم. وحدت اسلامی به معنای واقعی کلمه داشته باشیم و از مقدسات دین دفاع کنیم. به معتقدات و مقدسات یکدیگر توهین و تحقیر روا نداریم. چون مجتهدان در مذاهب یکدیگر باشیم که آرای هر مذهب بری بر روان آن معتبر و حجت بوده و برای آنان سند برائت ذمه می باشد. اما در مقابل کفر بد واحد باشیم، برادری و دوستی خود را حفظ کنیم. **أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا. الْمُسْلِمُونَ** ید واحدہ یسعی بذمتهم ادناهم و هم علی من سواهم.^۲

(۱۰)

گهگاه در گوشه و کنار شنیده می شود: خرابی در اثر اشکالی که به ذهن او خطور کرده است از تشیع برگشته و مذنب سنت جماعت را اختیار نموده است و یا شخصی مواجه با نقد و اعتراض گردیده و با وجود پرسش از شخص دیگر پاسخ قانع کننده ای نیافته و یا آن شخص

۱ - سوره ی مبارکه ی آل عمران، آیه ی ۶۴

۲ - خصال شیخ صدوق و دیگر مصادر حدیثی شیعیان و اهل سنت

اصلاً نتوانسته از عهده جواب برآید و لذا شخص سؤال کننده دست از مذهب تشیع برداشته و به مذهب اهل سنت و یا وهابیت در آمده است و یا با طرح سؤال و یا سؤالاتی و اشکال و اشکالاتی که در سایت‌های خبری و رسانه‌های گروهی شنیده است، مذهب خود را رها کرده و به مذهب دیگر روی آورده است. در پاسخ به این مسأله باید گفت:

در چند این روش به کلی فاقد اعتبار علمی و به دور از قوانین اسلامی و مذهبی است. در توضیح آن باید عرضه بداریم:

اولاً: همان‌طور که در مقدمه دوم گفته شد، چنانچه هر مکلفی اصول و فروع دین و مذهب را از همدیگر به درستی بشناسد و تفکیک آنها را از هم بداند و هر کدام را در جای طبیعی خود قرار دهد و بداند که هر مسأله و موضوعی مصداق کدام اصل و جایگاهش در کدام مبحث است، دچار چنین لغزشی نگردیده و به بیراهه نمرود. پس در چنین موردی قصور و تقصیر از خود آن شخص است نه از ناسیبه‌ی دین و مذهب.

ثانیاً: هیچ‌گاه با یک و یا دو سؤال و اشکال نباید از مذهب و دین دست برداشت و اعراض نمود. بعد از آن که پایه‌های دین مستحکم و استوار شد بلکه باید به کنکاش و کاوش ادامه داد.

ثالثاً: امکان دارد با تأمل بیشتر و محاسبه و ملاحظه تمام جهات به راه حل اساسی آن اشکال و اعتراض پی برده شود.

رابعاً: هیچ‌گاه کسی نباید خود را عقل کل و علم مطلق بداند و واقعیت را تنها و در آن چه خود می‌فهمد بداند که قرآن کریم می‌فرماید: «وَمَا أُوتِيتُمْ مِّنْ عِلْمٍ إِلَّا قَلِيلًا»^۱ و حتی خطاب به پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «وَقُلْ رَبِّ ارْدَنْهِ عِلْمًا»^۲ چنانکه با یک نگاه و یک تصور و یک پیش داوری غلط و یا اشتباه عجله نمی‌شود همه چیز را تمام شده دانست. چه بسیار نکات و مطالب در سبیل پس از سال‌ها و حتی قرن‌ها پوشیده بوده سپس با پیشرفت‌های عقلی و علمی آشکار شده و پاسخ کافی و شافی به مهمات و معضلات داده شده است. اسلام و مذهب مربوط به یک عصر و زمان و متعلق به یک قوم و منطقه نیست پس از آن همه و برای همیشه است.

۱ - سوره‌ی مبارکه‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۵

۲ - سوره‌ی مبارکه‌ی طه، آیه‌ی ۱۱۴

خامساً: با مراجعه به یک معلم و یک استاد و یا یک روحانی و عدم توانایی او بر پاسخ به شبهات، اصالت مذهب مخدوش نخواهد شد. در چنین مواردی باید به این استاد و آن محقق مراجعه و این کتاب و آن گروه را مطالعه و به افکار گوناگون رجوع نمود تا حق به دست آید و مجهولات شکفته شود چنانکه همیشه چنین بوده و خواهد بود.

و ثالثاً: هر چه از هر چیز و بعد از هر چیز باید دانست و باید معتقد بود که اصول اصل بر ارتباط با عالم غیب و ماوراء الطبیعه قرار دارد و بر اصل تعبد و تسلیم استوار است علیهذا پس از اثبات یک عقیده و یا یک حکم با دلایل قطعی، می‌بایست تسلیم و خاضع بود نه اینکه راه انکار و مخالفت پیموده شود که این از شیوه باطل و خردمندان و از راه و رسم منطق و استدلال به دور است. والسلام